



Research Article
**The Role of the Deeds of The Infallible in Discovering
the Ruling (The Superior Istizhar)**

Sayyid Mohammad Razi Asef Agah¹

Received: 25/04/2021

Accepted: 17/03/2022

Abstract

The deeds of the infallible play a role in various stages of inference, including discovering the subject, discovering the ruling, gathering evidence, and resolving conflict. This paper deals with the role of deeds of the infallible in discovering the ruling. This paper seeks to show the effect of infallible deeds in discovering the ruling by examining verses and narrations and providing examples of narrations and to show what effect the issuance of a text of special deed has on the ruling. In this method, first, the possibilities of issuing a text from the deed and the perception of the jurists are mentioned, and then the evidences of recognizing the ruling from the special deed are stated. The novelty of the paper is in expressing the seven methods of the effect of infallible deeds in discovering the ruling, analyzing them and applying the narrative and jurisprudential

1. Assistant Professor of Jurisprudence and Law, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran. m.asefagah@isca.ac.ir.

* Asef Agah, S. M. R. (1401 AP). The Role of the Deeds of The Infallible in Discovering the Ruling (The Superior Istizhar). *Journal of Fiqh*, 29(109), pp. 102-135. Doi: 10.22081/jf.2022.60777.2277.

Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

examples. These methods are separation of religious rulings from non-religious rulings, separation of general rulings from specific rulings, separation of permanent and fixed rulings from temporary and variable rulings, mandatory rulings from non-mandatory rulings, mawlavi from advisory ruling, governmental from non-governmental rulings, and worship from non-worship rulings.

Keywords

Deeds of The Infallible, the discovery of the religious ruling, the superior istizhar, the discovery of the permanent and temporary ruling, the advisory ruling, the governmental ruling, the philosophy of jurisprudence.



مقاله پژوهشی

نقش شئون معصوم در کشف حکم (استظهار اولی)

سید محمدرضا آصف آگاه^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵

چکیده

شئون معصوم در مراحل مختلف استنباط از جمله کشف موضوع، کشف حکم، جمع میان ادله و حل تعارض نقش دارند. این مقاله نقش شئون معصوم در کشف حکم را بررسی می‌کند. این مقاله درصدد است تأثیر شئون معصوم را در کشف حکم با بررسی آیات و روایات و ارائه نمونه‌های روایی به نمایش بگذارد و نشان دهد صدور نص از شأن خاص چه تأثیری در استظهار حکم دارد. در این روش ابتدا احتمالات صدور نص از شأن بیان شده و برداشت فقیهان ذکر می‌شود، سپس قرائن شناسایی حکم از شأن خاص بیان می‌گردد. نوآوری مقاله در بیان شیوه‌های هفت‌گانه تأثیر شئون معصوم در کشف حکم، تحلیل آنها و تطبیق نمونه‌های روایی و فقهی است. این شیوه‌ها عبارتند از: جداسازی احکام شرعی از احکام غیر شرعی، جداسازی احکام عمومی از احکام اختصاصی، احکام دائمی و ثابت از احکام موقت و متغیر، احکام الزامی از غیر الزامی، مولوی از ارشادی، حکومتی از غیر حکومتی، و عبادی از غیر عبادی.

کلیدواژه‌ها

شئون معصوم، کشف حکم شرعی، استظهار اولی، کشف حکم دائمی و موقت، حکم ارشادی، حکم حکومتی، فلسفه فقه.

m.asefagah@isca.ac.ir

۱. استادیار فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.

* آصف آگاه، سید محمدرضا. (۱۴۰۱). نقش شئون معصوم در کشف حکم (استظهار اولی). فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۹(۱۰۹)، صص ۱۰۲-۱۳۵.
Doi:10.22081/jf.2022.60777.2277

مقدمه

یکی از مباحث فلسفه فقه که در استنباط تأثیر دارد، بحث شئون معصوم است. چنانکه در این مقاله بیان می‌شود، شئون معصوم در کشف حکم و تمییز آن تأثیر بسزائی دارد، اما تاکنون مورد کنکاش قرار نگرفته است (اهمیت و ضرورت تحقیق). این مقاله به این پرسش پاسخ می‌دهد که شئون معصوم چه نقشی در کشف و استظهار حکم دارد (سؤال اصلی). در این مقاله هفت نوع حکم از هم تفکیک شده و تأثیر شئون معصوم در هر یک بررسی می‌شود (نوآوری). با بررسی صدور نص از شئون معصوم - به‌عنوان جهت صدور - می‌توان استنباط را قاعده‌مند کرد و در پاره‌ای از موارد استنباط جدیدی داشت.

قاعده در هنگام شک، صدور نص از شأن تبلیغ است؛ به‌دلیل ارتکاز متشرعه و اطلاق مقامی، اما در غیر عبادات قاعده‌ای نیست و به قرائن رجوع می‌شود (ضیائی‌فر، ۱۳۹۲ الف، ص ۱۰۶)

تعریف شئون، اثبات آنها و بیان قلمرو هر یک از شئون در مجال این مقاله نیست (ر.ک: ضیائی‌فر، ۱۳۸۲، ص ۴۵۳ به بعد؛ آصف آگاه، ۱۳۹۴، ص ۹ به بعد؛ آصف آگاه، ۱۳۹۷، ص ۸۴). رسالت این مقاله بیان نقش شئون در استنباط حکم شرعی بدین شرح است:

۱. جداسازی احکام شرعی از غیر شرعی

با بررسی شئون معصوم، احکام شرعی از احکام غیر شرعی جدا می‌شود. احکامی که از شئون عادی عرفی، ارشادی، اختصاصی، بیان واقعیات، خبردادن از غیب و نقل تاریخ صادر شده‌اند، بیان‌کننده حکم شرعی نیستند (ضیائی‌فر، ۱۳۸۲، صص ۴۳۸-۴۲۷؛ آصف آگاه، ۱۳۹۴، ص ۱۴۸ به بعد)، اما احکامی که از شئون ابلاغ و وحی، تفسیر و تشریح صادر شده‌اند، بیان‌کننده حکم شرعی فقهی هستند. احکامی هم که از شئون تفریع، تطبیق، ولایت، حکومت، قضاوت، اخلاقی و تربیتی صادر شده‌اند، حکم شرعی فرازمانی و مکانی نیستند، اما می‌توانند با وجوه تعمیم حکم دائمی باشند (ضیائی‌فر، ۱۳۸۲، صص ۴۳۸-۴۲۷؛ آصف آگاه، ۱۳۹۴، ص ۱۴۸ به بعد). در این قسمت شئونی مورد بحث قرار

می‌گیرد که از آنها احکام غیر شرعی صادر می‌شود. این شئون عبارتند از:

۱-۱. شأن عادی-عرفی

سؤال آن است که تمام گفتارها و رفتارهای معصوم حکم شرعی است یا گفتارها و رفتارهای عادی معصوم بیان‌گر حکم شرعی نیست؟ دو دیدگاه مطرح است:

دیدگاه اول: همه گفتارها و رفتارهای معصوم بیان‌گر شریعت است، زیرا در شریعت اسلامی - به دلیل جامعیت شریعت - هر حادثه‌ای دارای حکم است و هر آنچه از معصوم صادر می‌شود موافق احکام شریعت است؛ حال چه رفتار عادی باشد یا غیر عادی؛ پس تمامی گفتارها و رفتارهای معصوم بیان‌گر حکم شرعی است (حکیم، بی‌تا، ص ۲۲۲).

دیدگاه دوم: گفتارها و رفتارهای عادی معصوم بیان‌گر حکم شرعی نیستند (سید مرتضی، ۱۳۴۶، ج ۲، ص ۵۷۷؛ شهید اول، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۱؛ عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۵۲۷؛ یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۸۷؛ خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۱). مشهور نیز قائل‌اند که چون این افعال به اقتضای بشربودن صادر شده‌اند، دینی نیستند و تنها بر اباحه دلالت دارند (میرزای قمی، بی‌تا، ص ۴۹۰) و با دلیل تأسی (لکم فی رسول الله اسوة حسنه) (احزاب، ۲۱) حکم شرعی می‌شوند (کرکی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۳۷۸؛ کرکی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۴۲).

نظر نگارنده آن است که گفتارها و رفتارهایی که از شأن عادی معصوم صادر می‌شود، به خودی خود و بدون ادله تأسی، مستند حکم شرعی نیستند؛ بلکه آیه تأسی (لقد کان فی رسول الله اسوة حسنه) نیز گفتار و رفتار عادی معصوم را شرعی نمی‌کند؛ زیرا در آیه عنوان «رسول» است و انصراف به رسالت او دارد؛ یعنی تأسی به او امری که از شئون مربوط به رسالت او صادر می‌شود، لازم است. اگر هم انصراف نباشد، اطلاق «الرسول» به شأن‌های غیر از رسالت محرز نیست. پس تا زمانی که احراز نکنیم گفتار و رفتاری صادر از شأن رسالت است، آیات تأسی و وجوب اطاعت شامل آنها نمی‌شود. در حقیقت، تمسک به آیات تأسی برای اثبات شأنی که گفتار و رفتار معصوم از آن صادر شده، تمسک به عام در شبهه مصداقیه است.

در نتیجه، صرف تأسی به فعل معصوم موجب شرط محسوب شدن یا استحباب فعل

نمی‌شود، چنان‌که صرف عربی خواندن خطبه نماز جمعه، بلندخواندن خطبه نماز جمعه (طباطبایی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۳۵۴)، ایستاده خواندن (طباطبایی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۴۸) و طمأنینه‌داشتن (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۱۳۸) هنگام خطبه نماز جمعه، دلیل بر استحباب و شرط بودن نمی‌شود، مگر دلیل دیگری در این زمینه باشد. بلکه، اگر قرائتی بر بیان حکم شرعی باشد، مانند آنکه عمل از سنت شمرده شود، یا معصوم به آن عمل سفارش کند، یا از معصوم تکرار شود، یا ضمن عبادت باشد، مستند حکم شرعی قرار می‌گیرد: «استمرار النبی علی فعل شیء ینفی کونه من العادیات او الاتفاقیات» (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق ب، ص ۱۴۴).

در ادامه برخی از احکامی که می‌شود از شأن عادی-عرفی صادر شده باشد گزارش می‌شود.

۱-۱-۱. علاقه‌ها و پسندها

معصومان دارای علاقه‌های گوناگونی بوده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱-۱-۱-۱. خوراک

برخی از خوراکی‌ها مانند گوشت، بنابر روایاتی منقول از پیامبر ﷺ، امام باقر و امام صادق علیهما السلام موردعلاقه آنها بوده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۳۰۹). روایت به عثمان بن عیسی نیز موثقه است (ابن بابویه، بی‌تالف، ج ۳، ص ۳۵۰). امام رضا علیه السلام در روایتی یک‌یک معصومان را نام می‌برد و می‌گوید آنان خرما را دوست داشتند و موردعلاقه تمام معصومان بود (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۳۴۵).^۱ اما ذائقه معصومان در برخی دیگر از خوراکی‌ها متفاوت بود؛ پسند هر یک از معصومان در خوراک عبارت است از: خوراک موردعلاقه پیامبر اکرم، سردست بریان بود. فاطمه زهرا علیها السلام سرکه و روغن، حضرت علی علیه السلام آبگوشت، امام حسن علیه السلام خورشید بادمجان، امام حسین علیه السلام ترید ماست، امام سجاد علیه السلام دنده، امام باقر علیه السلام

۱. روایت با توجه به سهل بن زیاد صحیح منبایی است.

نوعی پنیر، امام صادق علیه السلام خاکینه، و امام کاظم علیه السلام حلوا را بیشتر می‌پسندیدند (طبرسی، ۱۳۹۲ق، صص ۱۴۵-۱۴۴).

سبزی موردعلاقه پیامبر هندبا (کاسنی) بود. امام علی علیه السلام ریحان را دوست داشت و فاطمه علیه السلام به خرفه علاقه داشت (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۳۶۳).^۱

سؤال آن است که علاقه‌های معصوم در حوزه‌های مختلف مانند خوراک، پوشش و... از چه شأنی صادر شده است؟ آیا از شأن و حیانی صادر شده تا قابل تمسک و حکم شرعی باشد، یا آنکه صادر از شأن بشری و حاکی از سلیقه فردی است. در این صورت امری شخصی بوده و حاوی حکم شرعی نیست؟ در علاقه‌های معصوم چند فرض قابل تصور است:

۱. علاقه معصوم برخاسته از مطلوب واقعی است. معصومان به واسطه داشتن مزاج عادل، روحیه کامل، بهترین انتخاب را در صفات، گفتار و رفتار دارند؛ به همین جهت انتخاب معصوم بر اساس مصالح واقعی درونی در آن چیز است و مصالح واقعی، دائمی و بدل‌ناپذیر است؛ در نتیجه برای همه قابل تأسی است و از آن حکم شرعی استنباط می‌شود.

۲. علاقه معصوم امری شخصی و وابسته به سلیقه و خواست او است و در شرایط مشابه می‌تواند جایگزین داشته باشد؛ در نتیجه حکم شرعی و توصیه فراگیر نیست.

۳. علاقه‌های معصوم دو دسته است؛ برخی برخاسته از مطلوبیت واقعی مانند گوشت و خرما، و برخی وابسته به سلیقه معصوم است، مانند انتخاب‌های متفاوت معصومان در خوراکی‌ها و سبزی‌ها. از دسته اول حکم شرعی استنباط می‌شود، اما دسته دوم مستند حکم شرعی قرار نمی‌گیرد و امری شخصی است. راه شناسایی این دو دسته از علاقه، توجه به قرائن متصل و منفصل است. گاهی معصوم پس از آنکه موردعلاقه خود را نام می‌برد، به امری عام و فراگیر تعلیل می‌آورد. در این صورت می‌توان از آن با تفریع یا تنقیح مناط حکم شرعی استنباط کرد.

۱. روایت مرسل است.

۴. هر چند مورد علاقه معصوم دو دسته است، اما از هیچ کدام حکم شرعی استنباط نمی‌شود؛ زیرا اگر پسند معصوم برخاسته از سلیقه او باشد، امری شخصی می‌شود و اگر ناشی از مطلوبیت واقعی باشد، در حقیقت ارشاد به امر واقعی است، نه حکم شرعی. وقتی پیامبر به امام علی علیه السلام می‌فرماید «علیک بالدباء فکله»؛ یعنی کدو بخور، و سپس تعلیل می‌آورد که «فإنه یزید فی الدماغ والعقل»؛ یعنی هوش و عقل را می‌افزاید (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۳۷۱)، از آن نمی‌توان استحباب خوردن کدو را استنباط کرد؛ زیرا پیامبر در مقام بیان واقع و آنچه منفعت دارد است، نه در مقام بیان حکم شرعی. مختار نویسنده فرض چهارم است؛ زیرا اینگونه تعلیل‌ها بیان واقعیت خارجی است، نه تعمیم حکم شرعی. به بیان دیگر، طبق قاعده پیش گفته در شئون، وقتی معصوم شئون متعدد دارد، حمل بر هر شأنی نیاز به قرینه دارد و نمی‌توان حمل بر بیان حکم شرعی کرد، مخصوصاً در غیر عبادات.

۲-۱-۱-۱. نوع نشستن

در کتاب‌های سیره، برای پیامبر چند نوع نشستن گزارش شده است:

۱. دو ساق خود را بلند و دستان خود را دور آن حلقه می‌زد.
۲. یک پا را جمع و پای دیگر را روی آن دراز می‌نمود.
۳. بر دو کتف زانو می‌نشست.

ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز چهارزانو نمی‌نشست (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۵۵۰). اما در سیره معصومان دیگر گزارش شده است که چهارزانو می‌نشسته‌اند (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۲۷۲). در سند این حدیث، ابن‌ابی‌ایوب مهمل است.

۱-۱-۱-۳. آرایش مو

پیامبر دارای موی بلندی بود که در برخی گزارش‌ها آمده که روی دوش پیامبر می‌ریخت (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ص ۱۵۷) و در برخی نقل‌ها آمده که وقتی موی سر مبارک به نرمه گوش می‌رسید آن را کوتاه می‌کرد (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۴۸۵). ایوب بن

هارون در سند روایت مهمل است. البته به دلیل نقل حماد از او، سند تقویت می شود. پیامبر موی خود را می بافت و به دو یا چهار دسته تقسیم می کرد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۴۸۵). ایشان موی خود را روغن مالی می کرد (طبرسی، ۱۳۹۲ق، ص ۳۳).

۱-۱-۴. نوع غذا خوردن

پیامبر با انگشتان خود غذا تناول می کردند و به لیسیدن دست توصیه می کردند و خود نیز پس از غذا دستان و کاسه غذا را می لیسیدند (طبرسی، ۱۳۹۲ق، ص ۳۰). سؤال آن است که این افعال (نوع غذا خوردن و نشستن و آرایش مو) از کدام شأن پیامبر صادر شده است؟ اگر از شأن ابلاغ وحی صادر شده باشد، این گونه اعمال مستحب می گردند. اما اگر از شأن عادی صادر شده باشد، حامل حکم شرعی نیست و فعلی عرفی-عادی تلقی می شود.

شاهد بر عادی بودن این افعال -و نه شرعی بودن آن- تفاوت نشستن، آرایش مو و نوع غذا خوردن امامان با پیامبر اکرم است. اگر این افعال مستحب هستند چرا معصومان دیگر طبق برخی از نقل ها از روشی متفاوت با روش پیامبر استفاده کرده اند؟ اگر پیامبر موی بلند می گذاشت و آن را می بافت، چرا امامان موی کوتاه می گذاشتند؟ اگر پیامبر هیچ گاه چهارزانو نمی نشست، چرا امامان دیگر چهارزانو می نشستند؟ تفاوت رفتاری کاملاً متفاوت با رفتار پیامبر شاهد است بر اینکه این امور عادی-عرفی هستند، نه شرعی.

۱-۱-۲. عربیت

برخی از فقیهان، عربی بودن را شرط صحت خطبه نماز جمعه (عاملی بهائی، بی تا، ج ۴، ص ۳۵؛ سبزواری، بی تا، ج ۲، ص ۳۰۰)، صیغه معاملات (سیوری، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۸۴) و... دانسته اند و مستند آنان فعل معصوم است؛ بدین معنا که پیامبر و امامان، معاملات را به عربی اجرا کرده و خطبه نماز جمعه را عربی خوانده اند. برخی دیگر، در این مستند خدشه کرده و گفته اند عربی خواندن فعل عادی معصوم

است و به صرف اینکه معصوم امری را عربی خوانده نمی‌توان بدان فتوا داد (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۵۲۷؛ یزدی، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۸۷؛ توحیدی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۳۰۲).

۱-۲. بیان واقعیات تکوینی

برخی از نصوص بیانگر واقعیات تکوینی هستند و دربردارنده حکم شرعی نیستند. از این گونه احکام حکم شرعی به دست نمی‌آید. در ادامه، به مواردی از روایات صادر از شأن بیان واقعیات اشاره می‌شود:

۱-۱-۲. شام خوردن

در روایات، به شام خوردن توصیه و درباره افراد مُسن تأکید شده است: «الشیخ لا یَدْعُ العشاء ولو بلقمة» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۲۸۹، ح ۹).^۱

یک احتمال آن است که این دسته از روایات از شأن ابلاغ وحی صادر شده و از آن استحباب شام خوردن استنباط می‌شود. احتمال دوم آن است که این روایات از شأن بیان واقعیات صادر شده‌اند؛ زیرا در روایت صحیح امام رضا علیه السلام علت نهی از ترک شام خوردن را آرام‌خوایدن و خوش‌بو شدن دهان شمرده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۲۸۸، ح ۴). می‌توان گفت که توصیه به شام خوردن ارشاد به منافع آن و بیان فوائد تکوینی آن است، نه بیان حکم شرعی.

۱-۲-۲. درخواست بدون نیاز

در روایات، گزارش شده که درخواست بدون نیاز موجب فقر و احتیاج می‌شود. در روایت صحیح امام صادق علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند: «ضمنتُ علی ربی أَنَّهُ لا یَسألُ أحدَ من غیر حاجةٍ إلا اضطرَّته المسألةُ یوماً إلی أن یسألَ من حاجةٍ» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۳۰۵)؛ به یقین از سوی پروردگارم ضمانت می‌کنم که هیچ شخصی بدون

۱. مرسلات ابن‌ابی‌عمیر صحیح منبایی است.

نیاز مالی از دیگری درخواست نکند، مگر اینکه این درخواست بدون نیاز او را به درخواست با نیاز مجبور می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید: «ما من عبد یسأل من غیر حاجة فیموت حتی یحوّجه الله إلیها» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۹).^۱

این روایات بیان گر یک واقعیت تکوینی است که گدایی بدون نیاز موجب فقر می شود و در مقام بیان حکم شرعی نیست.

قرائن دال بر صدور روایت از شأن بیان واقعیت:

۱. لسان روایت: این روایت در مقام بیان یکی از قوانین تکوینی حاکم بر اعمال مردم است، نه بیان احکام تکلیفی اعتباری.

۲. جمله «ضمنت علی ربی»: عبارت «علی ربی» دلالت بر امر و قانون تکوینی از سوی پروردگار دارد و عبارت «ضمنت» دلالت بر یقینی بودن این امر تکوینی دارد.

۳-۱. خیردادن از غیب

۱-۳. تشبیه به عجم

امام علی علیه السلام می فرماید: «لا تزال هذه الامة بخیر ما لم یلبسوا لباس العجم ویطعموا اطعمة العجم فاذا فعلوا ذلك ضربهم الله بالذل» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۴، ص ۳۸۷، ح ۱).

سؤال آن است که این روایت از چه شأنی صادر شده است؟ آیا از شأن ابلاغ حکم شرعی صادر شده است و از آن، حداقل کراهت تشبیه به عجم به دست می آید؟ به نظر می رسد این گونه روایات در بردارنده اخبار غیبی است و در مقام بیان احکام شرعی نیست و خبر از این واقعیت می دهد که حفظ نکردن اصالت خود باعث خواری در آینده می شود.

۲. تفکیک احکام عمومی از احکام اختصاصی

در یک تقسیم بندی کلی، احکام دو دسته می شوند: احکام مختص به معصوم که

۱. در سند مالک بن حصین مهمل و محمد بن سنان مورد اختلاف است.

اختصاصات پیامبر و امامان نامیده می‌شوند و احکام مربوط به کل انسان‌ها که آن را احکام عمومی می‌نامیم (آصف آگاه، ۱۳۹۴، ص ۱۲۳). یکی از تأثیرات توجه به شئون معصوم، جداسازی این دو گونه حکم از هم است؛ بدین معنا که برخی از تکالیف مربوط به شأن اختصاصی پیامبر است. عدم توجه به این امر موجب می‌شود که حکم اختصاصی معصوم به تمام مکلفان سرایت داده شود؛ مثلاً روزه و صال از تکالیف خاص پیامبر اکرم بوده است، ولی برخی اصحاب به دلیل عدم آشنایی با این حکم اختصاصی، آن را برای دیگران نیز جایز شمرده و روزه و صال می‌گرفته‌اند (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹، ص ۱۵۷؛ نووی، بی‌تا، ج ۶، صص ۳۵۸-۳۵۶)، در حالی که روزه و صال برای غیر پیامبر حرام است (مفید، ۱۴۱۰، ص ۳۶۶؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۵۹؛ محقق حلی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۷۱۴). به برخی از احکام اختصاصی معصومان اشاره می‌شود:

۱-۲. عدم تقیه در برخی موارد

در روایتی، زراره از امام می‌پرسد که آیا در مسح روی کفش هنگام وضو می‌توان تقیه کرد یا خیر. امام می‌فرماید: «لا أتقی فیهن أحداً: شرب المسکر ومسح الخُفین ومتعة الحج» (طوسی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۶۲، ج ۲۳)؛ در سه چیز تقیه نمی‌کنم: نوشیدن شراب، مسح کردن روی کفش و متعه حج.

سؤال آن است که آیا جمله لا أتقی از احکام خاص به امام است یا تکلیف عمومی برای مردم است. برخی از فقیهان، آن را از اختصاصات امام شمرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۲، صص ۸۱-۸۲؛ عاملی بهائی، بی‌تا، ص ۳۱۱؛ بحرانی، بی‌تا، ج ۲، صص ۳۱۱-۳۱۰). فاضل هندی نیز احتمال داده که از اختصاصات امام باشد (ر.ک: اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۴۹؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۴۶). شاهد بر این مطلب، فهم زراره است که چنین گفته است: امام حکم را درباره خود داد و فرمود: «الواجب علیکم ان لا تتقوا فیهن أحداً» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۳۲) تا حکم برای سایر مردم نیز باشد، بلکه برای مردم اگر به حد ضرورت برسد، تقیه در آنها جایز است (عاملی مکی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۶۰). پس فعل امام وظیفه‌ای برای ما درست نمی‌کند؛ چنان که امام رضا علیه السلام فرمود: «لا تنظروا الی ما أصنع أنا، إصنعوا ما تؤمرون»

(طوسی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۳)؛ به فعل من توجه نکنید، به آنچه شما را بدان امر می‌کنم نگاه کنید.

۲-۲. پوشش خاص

در برخی روایات اهل سنت می‌خوانیم: «عن علی علیه السلام نهی رسول الله عن لبس القسی وعن لبس المعصفر وعن تختم الذهب وعن قراءة الركوع والسجود ولا أقول نهاکم» (سجستانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۵۸، ح ۴۰۴۴-۴۰۴۶). به نظر می‌رسد این گونه روایات که از پوشیدن لباس‌های خاص نهی کرده است، احکام اختصاصی مربوط به امام را بیان می‌کند؛ چنان‌که برخی اندیشمندان بدان تصریح کرده‌اند (ابن‌عاشور، ۱۴۲۱ق، ص ۳۲۳)؛ یعنی آن بعضی از این منهیات لم ینه عنها جمیع الأمة بل خصص بالنبی علیاً.

ذیل روایت شاهد بر اختصاصی بودن حکم است؛ زیرا امام می‌فرماید: «ولا أقول نهاکم»؛ نمی‌گویم پیامبر شما را نهی کرد [بلکه این نهی مختص من است]. موارد دیگری هم هست، مانند جواز آب‌دهان‌انداختن در مسجد که بحرانی آن را از اختصاصات معصوم می‌داند (بحرانی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۹۲).

۳. تمییز میان احکام دائمی و موقت

یکی از تأثیرهای شئون معصوم، جداسازی احکام دائمی و ثابت از احکام موقت و متغیر است. احکامی که از سه شأن ابلاغ وحی، تفسیر و تشریح صادر شده‌اند، حکم دائمی‌اند، و احکامی که از شأن ولایت، حکومت، قضاوت، تفریح، تطبیق، اخلاقی و تربیتی صادر شده‌اند، حکم موقت هستند (ضیائی‌فر، ۱۳۹۲ ب، صص ۴۰۷-۴۱۰؛ آصف آگاه، ۱۳۹۴، صص ۱۱۱-۴۹). در ادامه، شئون مرتبط با احکام دائمی و موقت بیان می‌شود؛ آن شئون به قرار ذیل هستند:

۳-۱. شأن ابلاغ وحی و تفسیر

غالب احکام، صادر از شأن ابلاغ وحی و تفسیر هستند؛ از این رو نیاز به بیان مورد برای این دو شأن نیست.

۲-۳. تشریح احکام

برخی از موارد را می‌توان از شأن تشریح شمرد. این موارد از قرار ذیل هستند:

۲-۳-۱. نماز عید

نماز عید در زمان حضور معصوم واجب است. امام باقر علیه السلام فرمود: «صلاة العید مع الإمام سنّة» (طوسی، ۱۳۶۴، ج ۳، صص ۱۲۹ و ۱۳۴).^۱ شیخ طوسی می‌نویسد: «مراد از سنت، وجوب از طریق سنت پیامبر در برابر فریضه (وجوب از طریق خدا) است، نه به معنای استحباب. آنچه سنت پیامبر در مقابل فریضه است، صادر از شأن تشریح است.»

۲-۳-۲. اجناس نه‌گانه زکات

تشریح پیامبر: در روایتی، اصل وجوب زکات از تشریحات الهی شمرده شده است، اما اجناس زکات، سنت نبوی نامیده شده است.

در این روایت صحیح اعلایی می‌خوانیم: «فرض الله عزّ وجلّ الزکاة مع الصلاة فی الاموال وسنّها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی تسعة اشیاء»، و بعد آنها را می‌شمارد (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۵۵، ح ۴). گویا یونس بن عبد الرحمان نیز اجناس نه‌گانه زکات را از تشریحات پیامبر دانسته است؛ زیرا تنظیم کرده به هفت رکعت افزوده شدن نماز توسط پیامبر که از تشریحات پیامبر شمرده شده است. در روایات بسیاری از لفظ «وضع» استفاده شده که ظهور در تشریح معصوم دارد (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص ۵۸-۵۴).

تشریح امام: در روایت صحیح اعلایی امام علی علیه السلام، بر اسب زکات قرار داد (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۷۷، ح ۱). برخی آن را حکم حکومتی و مالیات فرض کرده‌اند (منتظری، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۹)، ولی از ظاهر برخی روایات استفاده می‌شود که بیان حکم شرعی زکات است (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۷۸، ح ۲)؛ زیرا در روایات کلمه «وضع

۱. حداقل یک سند صحیح است.

۲. روایت مرسل است.

امیرالمؤمنین» و نیز «جعل» و لفظ «صدقه» آمده است (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۷۸، ح ۳-۱). در این صورت می‌تواند حکم حکومتی نبوده و حکم تشریحی استحبابی دائمی از ناحیه امام باشد. چنان‌که حر عاملی از آن استحباب زکات بر اسب را استخراج کرده است که حکمی شرعی است، نه حکم حکومتی (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۷۷).

۲-۳-۳. وضوگرفتن

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «فرض الله الوضوء واحدة واحدة ووضع رسول الله صلی الله علیه و آله اثنتین اثنتین» (ابن بابویه، بی‌تالف، ج ۱، ص ۳۸). به نظر می‌رسد ذیل روایت اشاره به شأن تشریح پیامبر دارد؛ به این بیان که آنچه از شأن ابلاغ وحی در کیفیت وضوگرفتن وارد شده، آن است که اعضای وضو یک مرتبه شسته شود (به قرینه فرض الله)، اما پیامبر توسعه داده و دومرتبه شستن را جایز شمرده است؛ چرا که عبارت «وضع» قرینه بر تشریح است.

شیخ صدوق استفاده کرده که روایت مردود است؛ زیرا در روایت گزارش شده که پیامبر از حد الهی تعدی کرده است (ابن بابویه، بی‌تالف، ج ۱، ص ۳۸؛ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۳۹). ولی می‌توان گفت که صدر روایت صادر از شأن ابلاغ وحی و ذیل آن صادر از شأن تشریح است؛ لذا تعدی از حدود الهی نیز نیست.

۲-۳-۴. عدم نقض فریضه به سنت

ذیل روایات لا تعاد آمده است: «لا تنقض السنة الفریضه» (عدنان قطیفی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۴۰). مراد از فریضه، تشریح الهی است؛ یعنی اموری که خدا در قرآن آنها را واجب و فرض کرده است. مراد از سنت، تشریح پیامبر است؛ یعنی آنچه پیامبر واجب کرده است (عدنان قطیفی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۴۰).

مراد از «لا تنقض السنة الفریضه» آن است که میان خلل در تشریحات الهی و خلل در تشریحات نبوی ارتباطی نیست. خلل در تشریحات الهی موجب بطلان عمل عبادی می‌شود، اما خلل در تشریحات نبوی با عذر موجب بطلان فریضه و عمل عبادی

نمی‌شود؛ در نتیجه آن عمل مجزی است (سیستانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۲۶).

این قاعده، عام بوده و در ابواب دیگر نیز جاری می‌شود؛ مثلاً در باب روزه، اگر جاهلِ قاصر مفطرات قرآنی (خوردن، آشامیدن و جماع) را انجام دهد، روزه‌اش باطل می‌شود، اما اگر مفطرات غیر قرآنی (سرزیر آب بردن و...) را مرتکب شود، روزه‌اش باطل نمی‌شود. یا در باب حج، اگر فریضه مانند سعی را از روی جهل یا نسیان ترک کند و زمان تدارک آن بگذرد حجش باطل است، اما اگر سنت مانند رمی را از روی جهل یا فراموشی ترک کند می‌تواند سال آینده آن را تدارک نماید (سیستانی، ۱۴۱۳ق، صص ۱۷۴، ۲۱۷؛ ر.ک: ضیائی‌فر، ۱۳۹۲ ب، صص ۴۰۵-۴۰۳).

۳-۳. ولایی-حکومتی

۱-۳-۳. احیای زمین

در روایتی نبوی می‌خوانیم: «من احيى ارضاً ميتةً فهى له» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۵، ص ۴۱۳، ح ۱).^۱ در روایت صحیح آمده است: «من مَرَّ ارضاً فهو اَحَقُّ بها» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۱۴، ح ۱)؛ هر کس زمین بایری را احیا کند آن زمین برای او است. بعضی از فقیهان، این روایت را صادر از شأن ابلاغ وحی دانسته‌اند (ابن سعید حلّی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۷۴). در نتیجه حکم دائمی می‌شود و برخی دیگر آن را حکم ولایی و موقت شمرده‌اند (شهید اول، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۱۵). وی این قول را به اکثر فقیهان نسبت می‌دهد (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۳۷؛ صدر، ۱۴۲۵ق، ص ۴۲۰).

اکنون با تجهیزات مدرن کشاورزی هکتارها زمین را در فاصله زمانی کوتاه می‌توان احیا کرد و این با تقسیم عادلانه امکانات برای مردم از طرف حکومت منافات دارد؛ از این رو عدالت اقتضا می‌کند احیای زمین دارای شرایط خاص باشد و مطلق احیا در هر زمان موجب ملکیت نشود.

ثمره صدور روایت از شأن ابلاغ وحی یا حکومت: اگر روایت از شأن ابلاغ وحی

۱. روایت موثق مبنایی به نوفلی است.

صادر شده باشد، اذن خاص برای حیات لازم نیست، زیرا اذن عام برای حیات هر فردی موجود است. اما اگر روایت از شأن حکومت صادر شده باشد، اذن خاص از حاکم لازم است. پیامبر در آن زمان به عنوان حاکم اسلامی به هر فردی اجازه حیات داد، اما در زمان‌های دیگر از جمله زمان ما ممکن است حاکم اسلامی به دلیل مصالحی اذن به حیات برای عموم یا حتی اشخاص ندهد (صدر، ۱۴۲۵ق، ص ۴۲۰).

مثال‌های دیگر در مباحث آینده ذکر می‌گردد.

۳-۴. تفریع و تطبیق

در شأن تفریع و تطبیق، معصوم، حکم زمان خود را بیان می‌کند (ضیائی‌فر، ۱۳۹۲ ب، صص ۴۲۶-۴۱۱؛ آصف آگاه، ۱۳۹۴، صص ۱۰۹-۱۰۰). هرچند از این گونه روایات که در شرایط خاص از ناحیه معصوم صادر شده حکم زمان ما مشخص نمی‌شود، اما به نوعی در استنباط می‌توان از آن بهره برد؛ بدین معنا که نوع تفریع و تطبیق‌سازی را آموخت و حکم جزئی زمان خود را از حکم کلی دائمی و فرازمانی استخراج نمود. به چند مورد اشاره می‌شود:

۱-۳-۴. فروش سلاح به کافران

در روایات متعدد، از فروش سلاح به دشمنان دین نهی شده است (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۱۰۱ به بعد). سؤال آن است که آیا این حکم فرازمانی و فرامکانی است؛ چنانکه برخی تصور کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۱۰۱؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، صص ۴۳، ۵۱)، یا حکمی است که خود زیرمجموعه حکم کلی‌تر قرار می‌گیرد که آن حکم کلی‌تر فرازمانی و فرامکانی است.

فقها برای نصوص شرعی رتبه‌بندی قائل شده‌اند؛ برخی را کلی و برخی دیگر را زیرمجموعه آن حکم کلی قرار داده‌اند. درباره فروش سلاح نیز حکم کلی‌تر به عنوان حکم فقهی فرازمانی و مکانی عبارت است از: نهی از تقویت جبهه کفر و تضعیف جبهه حق (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۶۹)، یا نفی سبیل کافران بر مؤمنان (ضیائی‌فر، ۱۳۸۶، ص ۷۳)، یا سد

راه فتنه و فساد کافران (بقره، ۱۹۳)،^۱ یا عدم تعاون بر اثم و ظلم و عدوان (علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۶۷؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۴۲؛ امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۳۵؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، صص ۱۱۱-۱۱۸).

پس می توان گفت: آنچه تا قیامت به عنوان حکم کلی الهی است، یکی از این چهار حکم کلی است و نهی از فروش اسلحه به کافران یکی احکام زیرین آن مفاهیم کلی است؛ یعنی تا زمانی که یکی از آن احکام کلی یا مثل آنها تحقق یابد، فروش سلاح حرام است، ولی اگر فروش سلاح ذیل یکی از آن احکام نگنجد، یعنی موجب تقویت کافران، سبیل آنان بر مؤمنان، فتنه و فساد آنان، و تعاون بر ظلم و عدوان نشود، حرمت برای تمام زمانها و مکانها ندارد و اگر در مواردی در لسان معصوم از آن نهی شده، به خاطر آن بوده که یکی از عناوین کلی تر یادشده بر آن صدق می کرده است.

۲-۳-۴. خضاب کردن

در روایتی پیامبر اکرم به خضاب کردن دستور داد و فرمود: «غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشْبَهُوا بِالْيَهُودِ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷). اما امام علی علیه السلام فرمود: «این دستور مربوط به دورانی بود که مسلمانان اندک بودند [و حضور پیرمردان محاسن سفید نشان ضعف لشکر اسلام بود] اما در این زمان، اسلام گسترش یافته و خضاب کردن اختیاری است (نهج البلاغه، حکمت ۱۷).^۲ امام سجاد علیه السلام نیز هر دو الگو را قابل تأسی می شمرد؛ اگر خضاب شود تأسی به پیامبر شده و اگر خضاب نشود به فعل امام علی علیه السلام تأسی شده است (ابن بابویه، بی تا الف، ج ۱، ص ۱۱۸). روایت به سدیر صیرفی و حنان بن سدیر موثقه است (خوئی، ۱۴۰۳ق، ج ۹، ص ۳۶ به بعد). در حقیقت، هیچ یک از روایات بالا از شأن تبلیغ صادر نشده و حکم موقت اند. حکم دائمی، و جوب دفاع از اسلام و مسلمانان است که می تواند یکی از احکام زیرمجموعه آن در برخی زمانها، و جوب رنگ کردن محاسن باشد (سبحانی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۳۴).

۱. قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ.

۲. إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ وَالَّذِينَ قُلُّ، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدْ اتَّسَعَتْ نِطَاقُهُ وَصَرَبَ بِجِرَانِهِ فَافْرُوْهُ وَمَا اخْتَارَ.

۳-۳-۴. تحت الحنک انداختن

در چندین روایت تحت الحنک انداختن ترغیب شده است (ابن بابویه، بی تا الف، ج ۱، ص ۲۶۶، ش ۸۲۱).^۱ آیا این حکم از شأن ابلاغ وحی صادر شده تا دائمی و برای تمام زمان‌ها و مکان‌ها باشد، یا از شأن تفریع صادر شده تا مربوط به زمانی باشد که حکم کلی تر یعنی مخالفت با شعار مشرکان محقق شود؟

برخی از فقیهان، این روایات را صادر از شأن ابلاغ وحی دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۹۳؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۹۱) و برخی دیگر از فقیهان، آن را حکم موقت و مربوط به زمانی دانسته‌اند که مشرکان تحت الحنک خود را از بالا می‌بستند. حکم دائمی، مخالفت با شعار مشرکان است و چون امروز این امر نیست، تحت الحنک انداختن نیز مستحب نیست، بلکه می‌توان گفت که به دلیل لباس شهرت اشکال دارد (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۱۱۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۰، ص ۷۴۵). شهید مطهری، این گونه حکم کردن [بیان فیض] را به دست آوردن حکم اسلامی می‌شمارد (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۳).

۳-۵. اخلاقی-تربیتی

احکام صادر از شأن اخلاقی-تربیتی، شخصی هستند؛ بدین معنا که معصوم دستورات اختصاصی برای افراد صادر می‌کند، نه دستورات عام و دائمی. ویژگی شأن اخلاقی-تربیتی آن است که معصوم بر اساس خصوصیات روحی و اخلاقی افراد، حکم صادر می‌کند و طبیعی است که چنین حکمی موقعیتی و شخصی باشد، نه حکم شرعی و فقهی. به برخی از موارد احکام اخلاقی-تربیتی اشاره می‌شود:

۳-۵-۱. مالکیت پدر بر پسر و مال او

در چند روایت معصوم فرموده است: «انت وما لک لایبک» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۶). در اینکه این روایت از چه شأنی صادر شده اختلاف است. برخی آن را حکمی

۱. بر مبنای اعتبار مراسلات صدوق که صراحتاً به معصوم نسبت داده، روایت صحیح است.

دائمی و صادر از شأن ابلاغ وحی دانسته و مفاد آن را ولایت پدر بر مال فرزند دانسته‌اند؛ حال به صورت مطلق (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق الف، ص ۳۷) یا در صورت اضطرار، چنان که در روایت بالا این مضمون آمده است: «قوته بغیر سرف اذا اضطر الیه.» برخی نیز آن را حکم اخلاقی شمرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۲۵؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق الف، ص ۳۷؛^۱ شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۱۵۲؛ توحیدی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۴۳)، نه حکم فقهی؛ زیرا پدر بر اموال فرزند رشید و غیر محجور خود تسلط ندارد (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۸۵).

بعضی گفته‌اند: «از ظاهر برخی روایات استفاده می‌شود که حکم موقت و صادر از شأن قضاوت باشد» (ضیائی‌فر، ۱۳۸۲، ص ۵۳۵)، ولی به نظر می‌رسد پدر و پسر برای حل نزاع پیش پیامبر رفته بودند، اما پیامبر به جای حکم قضایی، حکم اخلاقی فرموده و به نحوی او را از شکایت قضایی از پدر منصرف کرده است. در حقیقت، پیامبر در مقام توجه‌دادن این نکته به پسر بوده که پدر علت واقعی تو و اموال تو است و در مقام بیان حکم شرعی نبوده است. شاهد بر این مطلب، توضیح امام صادق علیه السلام ذیل بیان پیامبر است که: «افکان رسول الله صلی الله علیه و آله یحبس الاب لابن» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۶)، و بدین ترتیب حکم اخلاقی صادر کرد که وجود و مال فرزند به واسطه وجود پدر است، پس سزاوار است که فرزند کوتاه بیاید و شکایت و بررسی قضایی نکند. از نظر قضایی، پدر در صورت شکایت پسر مجازات و حبس می‌شود. این روایت مخالف با ادله و عموماً باب قضا است؛ لذا طبق بیان بسیاری از فقها حکم اخلاقی است.

۵-۳-۲. عبادات مستحبی فرزند

در روایتی، از عبادات مستحبی مانند نماز، روزه و حج بدون اذن پدر و مادر نهی شده است و اگر فرزندی این کار را بدون اذن والدین انجام دهد عاق می‌شود (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۵۱، ح ۲). نجاشی احمد بن هلال عبرتایی را «صالح الحدیث» دانسته، و بنابراین روایت موثق است.

۱. لیس المراد بذلك الحقيقة، بل تعظیم الأب و حکمه علی الابن و تواضع الابن له.

سؤال آن است که این روایت از چه شأنی صادر شده است؟

احتمال اول: برخی از فقیهان، آن را صادر از شأن ابلاغ وحی دانسته و از آن حکم شرعی دائمی حرمت و بطلان (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۵۰۳) یا کراهت (محقق حلی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۵) به دست آورده‌اند.

احتمال دوم: می‌توان آن را صادر از شأن تفریع دانست و عنوان کلی را وجوب احسان به والدین و حرمت اذیت آنان، یا وجوب احترام به والدین و حرمت بی‌احترامی به آنان گرفت که عنوان زیرمجموعه آن، حرمت عبادات فرزند بدون اذن پدر و مادر می‌شود.

احتمال سوم: برخی نیز آن را صادر از شأن اخلاقی دانسته‌اند؛ در این صورت، روایت در مقام امری اخلاقی است، نه در مقام بیان حکم شرعی (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۶، ص ۲۱).

۵-۳-۳. سیمای شیعه

در تعدادی از روایات، شیعه با سیمای خاصی معرفی شده است: صورت زرد، بدن نحیف و لاغر، و لبانی خشک. امام علی علیه السلام در صفت متقین می‌فرماید: «اجسادهم نحیفه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳). یا فرمود: «ذابله شفاهم من القيام، خمیصة بطونهم، مصفرة ألوانهم» (ابن بابویه، بی‌تاب، ص ۱۰).^۱

سؤال آن است که این دسته از روایات از چه شأنی صادر شده‌اند؟

احتمال اول: این روایات از شأن ابلاغ وحی صادر شده‌اند؛ بنابراین مستحب است شیعه این گونه باشد. این احتمال ضعیف است؛ زیرا بسیاری از شیعیان و مؤمنان و حتی معصومان این گونه دیده نشده‌اند. در هیچ روایتی یافت نشد که معصومان نحیف بوده‌اند؛ بلکه یا بدنی متوسط و نزدیک به آن داشته‌اند، مانند پیامبر، یا چاق بودند، مانند امام علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام. در برخی روایات، از امام علی علیه السلام به بطنین و از امام باقر علیه السلام به سمین یاد شده است. البته امام سجاده علیه السلام مقداری لاغر بوده‌اند. علاوه بر آنکه لاغری و

۱. سند نخست صدوق صحیح مبنایی است.

چاقی امری غیراختیاری و بستگی به استعداد شخص دارد و حکم شرعی به امر غیراختیاری تعلق نمی‌گیرد.

حق آن است که این‌گونه روایات از شأن اخلاقی صادر شده است و برای تمام مردم نیست، بلکه برای افرادی است که دارای ظرفیت ایمانی بالایی هستند، و لاغری کنایه از کم‌خوری و خالی‌بودن شکم است. از این‌رو، برخی از شارحان نهج‌البلاغه، لاغری در روایات را به کم‌خوری تفسیر کرده‌اند (ر.ک: خونی، ۱۳۶۴، ج ۱۲، ص ۱۲۱).

در حقیقت، این روایات دستور اختصاصی برای برخی از مؤمنان است و دستوری کلی برای تمام مردم نیست؛ زیرا اکثریت مردم تحمل این‌گونه دستورات سخت‌گیرانه را ندارند.

۴. شناخت احکام الزامی و غیرالزامی

احکام صادر از شئون ولایت، حکومت و قضاوت الزامی‌اند، مگر قرینه‌ای بر الزامی‌نبودن اقامه شود. احکام صادر از شأن‌های ابلاغ وحی، تفسیر، تشریح، تفریع، تطبیق و اخلاقی-تربیتی، می‌توانند الزامی باشند.

از منظر امامیه، عمل به دستورات معصومان واجب و الزامی است، مگر قرائنی بر الزامی‌نبودن دستوری باشد. در موارد ذیل قرائنی بر الزامی‌نبودن یافت می‌شود. اهل سنت روایات متعددی از پیامبر نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه بعضی از اصحاب برخی از دستورات پیامبر را عملی نکرده‌اند؛ از جمله آنکه پدر جابر بن عبدالله مُرد و وی با پیامبر صحبت کرد تا طلبکاران، قرض پدرش را ببخشند. پیامبر از آنان خواست تا طلب‌شان را ببخشند، اما آنان نپذیرفتند (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۸۶، ح ۲۴۰۵). یا نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود این امر الزامی نیست. از جمله آنکه بریره از همسرش جدا شد، ولی بعداً از پیامبر خواست رجوع کند. پیامبر واسطه رجوع شد، «فقال أأمرنی یا رسول الله قال: لا، لکنی أشفع فأبت ان تراجعه ولم یثربها رسول الله ولا المسلمون» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۱۷۲، کتاب الشروط، ح ۲۷۲۹).^۱ در

۱. شیخ طوسی در الاقتصاد به این روایت برای عدم اعتبار بالابودن رتبه شافع استناد می‌کند.

روایات امامیه آمده که پیامبر فرمود: «اختیار با تو است» (ر.ک: طوسی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۳۴۱، ح ۱۳۹۵).

۵. تفکیک بین تکالیف مولوی و ارشادی

احکام صادر از شئون ابلاغ وحی، تفسیر، تشریح، تفریح، تطبیق، ولایت، حکومت و قضاوت مولوی هستند (آصف آگاه، ۱۳۹۴، صص ۹۹-۴۹)، اما احکام صادر از شأن ارشادی، ارشاد عقل و عقلا است. پیامبر و امامان به عنوان یکی از عقلا، بلکه عاقل ترین فرد، ارشادهای عقلی و عقلایی داشته‌اند (ضیائی فر، ۱۳۸۲، صص ۴۲۸-۴۲۷). مواردی از این تکالیف ارشادی در سه حوزه بیان می‌شود؛ مصالحه‌دادن، نصیحت کردن و مشورت‌دادن:

۱-۵. مصالحه‌دادن میان مردم

در برخی موارد که دو طرف برای منازعه به پیامبر مراجعه می‌کرده‌اند، پیامبر به جای حکم ولایی یا قضایی، دو طرف دعوا را مصالحه می‌داد. به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۱-۵-۱. آبیاری مزرعه

زبیر و یکی از انصار در آبیاری مزرعه از جوی مشترک منازعه کردند و خدمت پیامبر رسیدند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابتدا به عنوان مصالحه به زبیر فرمود: اول تو آب بده، سپس انصاری، اما آن انصاری نپذیرفت (حکم ارشادی به عنوان مصالحه). سپس پیامبر حکم قضائی صادر کرد که ابتدا زبیر مزرعه‌اش را آبیاری کند، سپس آب را حبس کند تا به دیوار جوی رسد، پس از آن، انصاری مزرعه خود را آبیاری کند (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۴۵؛ بخاری، ۱۴۰۱، کتاب الصلح، ج ۳، ص ۱۶۵، ح ۲۷۰۸).

۲-۵. نصیحت کردن و مشورت‌دادن

روایات بسیاری در مشاوره معصومان وارد شده است. به برخی از آن موارد اشاره می‌شود:

۲-۵-۱. ازدواج کردن

فاطمه دختر قیس از پیامبر درباره ازدواج مشورت خواست. پیامبر فرمود: «أما معاوية فرجل ضلوكك (ای فقیر) لامال له وأما أبو جهم فلا يضع العصا عن عاتقه» (شهید ثانی، ۱۳۸۰، ص ۷۹؛ نووی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۲۷).

آیا در این روایت پیامبر در مقام حکم شرعی است یا در مقام مشورت دادن؟ برخی از فقیهان از آن حکم شرعی لزوم توانایی پرداخت نفقه (كفاءة) را استفاده کرده و این روایت را یکی از مستندات این شرط دانسته‌اند. اما اکثر فقیهان این روایت را مستند حکم شرعی قرار نداده و برخی تصریح کرده‌اند که روایت در مقام نصیح مستشیر است، نه در مقام بیان حکم شرعی (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۲۷۳؛ روحانی، ۱۴۱۲ق ج ۲۱، ص ۴۷۸). از این رو، محدثان و بیشتر فقیهان روایت را در مستثبات غیبت، بحث نصیح مستشیر آورده‌اند.

پیامبر در مقام مشاوره، این دو نفر را مناسب برای ازدواج نمی‌خواند و به وی پیشنهاد ازدواج با اسامة بن زید را می‌دهد.

۲-۵-۲. خروج برای قیام

امام صادق علیه السلام درباره عمویش زید فرمود: زید با من در رابطه با خروج برای قیام مشورت کرد و من گفتم: ای عموا! اگر می‌خواهی کشته به صلیب کشیده شده باشی خود می‌دانی (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۵۳، ح ۱۱). در این روایت، امام حکم شرعی را بیان نکرد و حتی حکم ولایی صادر ننمود، بلکه به او مشورت داد. شاهد بر صدور روایت از شأن ارشاد عبارت است از:

۱. به زید امر و نهی نکرد، بلکه او را مخیر کرد میان قیام کردن و قیام نکردن.

۲. عاقبت کار را به او گوشزد کرد که پیروزی در آن نیست و تو شهید می‌شوی.

۲-۵-۳. خرید کنیز

در روایت صحیح هشام بن حکم می‌گوید: می‌خواستم کنیزی را بخرم، نامه‌ای

نوشتم و از امام کاظم علیه السلام طلب مشورت کردم. امام جواب نوشت اما فردا که من کنار برده فروش بودم امام عبور کرد و کنیز را دید، به خانه رفت و برای من نامه‌ای نوشت: لا بأس إن لم یکن فی عمرها قلّة، و من فهمیدم عمر کنیز کوتاه است و او را نخریدم و او به زودی مُرد (صفا، ۱۴۰۴ق، ص ۲۸۳).

به نظر می‌رسد روایت صادر از شأن ابلاغ وحی نیست، بلکه صادر از شأن ارشادی است. قرائن ذیل شاهد بر این مدعا است:

۱. امام حکم شرعی را بیان نکرده که مثلاً چون دچار فلان مشکل دینی است، یا امکان مالکیت او نیست او را نخر.
۲. امام مسئله کوتاهی عمر را مطرح کرده که با مشورت دادن سازگار است، نه بیان حکم شرعی.

۶. جداسازی احکام ولایی و حکومتی از احکام غیرولایی و حکومتی

احکام صادر از شأن ابلاغ وحی، تفسیر و تشریح غیرولایی هستند. احکام صادر از شأن تفریع و تطبیق می‌توانند مستند احکام ولایی و حکومتی باشند. احکام صادر از شأن ولایت، حکومت، قضاوت، اخلاقی-تربیتی احکام ولایی هستند (آصف آگاه، ۱۳۹۴). به برخی از روایات صادر از شأن ولایی-حکومتی اشاره می‌شود.

۱-۶. ضامن بودن صنعت گر

بر اساس روایات، صنعت گر در صورت تلف مال نزد او و عدم افراط و تفریط وی در نگهداری مال، ضامن نیست (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۱۴۲، ح ۴)؛ زیرا ید او ید امانی است و در صورت عدم تقصیر، طبق قاعده عدم ضمان ید امانی، ضامن نیست.

در روایتی، امام علی علیه السلام در زمان حکومتش، حکم به ضامن بودن صنعت گران و صاحبان حرفه کرد (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۱۴۲، ح ۲).

سؤال آن است که این دو حکم از چه شأنی صادر شده است؟

می‌توان گفت: حکم اول از شأن ابلاغ وحی صادر شده و حکم دائمی است، و

حکم دوم، حکم حکومتی و موقت بوده است. صنعت گران زمان امام، در حفظ اموال مردم اهمال می کردند؛ از این رو امام حکم حکومتی درباره ضامن بودن همه صاحبان حرفه صادر کرد تا این روحیه از بین برود (علامه مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۲۹۶، ح ۳). بدین جهت برخی از فقیهان حکم را اختصاص داده‌اند به تعمیر کاران غیرامین (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۳۱، ص ۱۳۱).

برخی از اهل سنت، این حکم را حکم شرعی تلقی کرده (نه حکم حکومتی) و آن را بر اساس مصالح مرسله تفسیر کرده‌اند (باجی، ۱۳۳۱، ج ۶، ص ۷۱).

۲-۶. تحلیل خمس

آیه و روایات بسیاری بر وجوب خمس وارد شده است (حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۹، صص ۴۹۹-۴۸۳، باب ۷-۱). روایات معتبری نیز از امامان بر حلال شمردن خمس برای شیعیان آمده است (حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۵۴۳). پرسش آن است که آیا شیعیان باید خمس بدهند یا از دادن خمس معاف شده‌اند؟

یکی از راه‌های پاسخ‌گویی به سؤال بالا، توجه به شئون معصوم است. اگر هر دو دسته نصوص از شأن ابلاغ وحی باشند، بین آنان تعارض می‌شود، اما اگر دسته اول از شأن ابلاغ وحی و دسته دوم از شأن ولایت صادر شده باشند، قابل جمع هستند.

برخی از فقیهان هر دو دسته را صادر از شأن ابلاغ وحی دانسته و وجوب خمس را به چند مورد تخصیص زده‌اند: مناکح (مفید، ۱۴۱۰، ص ۲۸۵)، متاجر و مساکن (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۶۳)، زمان غیبت (دیلمی، ۱۴۱۴، ص ۱۴۰)، اما به‌قرینه عبارت «ما أنصفناکم والیوم» که در برخی از روایات خمس آمده (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۴)، می‌توان دسته دوم را صادر از شأن ولایی دانست؛ در این صورت روایات تحلیل خمس، حکم موقت هستند و تحلیل هر امام مختص زمان خودش است (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۶۳۷، به نقل از ابن جنید). بنابراین یک امام می‌تواند خمس را تحلیل و امام دیگر خمس را واجب گرداند (حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۵۴۳).

۷. جداسازی میان تکالیف عبادی و غیرعبادی (معاملی و سیاسی)

اکثر احکام عبادی از سه شأن ابلاغ وحی، تفسیر و تشریح صادر شده‌اند؛ زیرا اولاً احکام عبادی، تعبدی و تأسیسی‌اند و ثانیاً فقیهان از آنها حکم شرعی استنباط کرده‌اند و کمتر روایت عبادی یافت می‌شود که مستند حکم شرعی قرار نگرفته باشد. احکام غیرعبادی از سه شأن بالا و از شئون تفریح، تطبیق، ولایی، حکومتی و قضایی صادر می‌شوند. شأن عادی و شأن ارشادی مستند احکام عبادی قرار نمی‌گیرند؛ هرچند برخی از اهل سنت، شأن عادی را در عبادات هم جاری کرده‌اند، مانند آنکه جلسه استراحت را واجب نمی‌دانند، زیرا پیامبر اواخر عمر به خاطر پیری جلسه استراحت را انجام می‌داد.

نتیجه‌گیری

نتایج ذیل از این تحقیق به دست آمد:

۱. شئون معصوم حداقل به هفت طریق در کشف حکم تأثیر دارد که عبارتند از: جداسازی احکام شرعی از احکام غیرشرعی، جداسازی احکام عمومی از احکام اختصاصی، احکام دائمی و ثابت از احکام موقت و متغیر، احکام الزامی از غیرالزامی، مولوی از ارشادی، حکومتی از غیرحکومتی، عبادی از غیرعبادی.
۲. نصوص بیان‌گر واقعیات خارجی، مانند روایات بیان‌کننده اثرات تکوینی و بهداشتی، مستند حکم شرعی نیستند. روایات بیان‌گر علوم غیبی و امور عادی مانند پسندها و ناپسندها و عادات رفتاری معصومان نیز مستند حکم شرعی نیستند.
۳. احکام صادر از شئون شرعی، احکام عمومی و مولوی‌اند، مگر قرینه‌ای بر اختصاص حکم به معصوم و ارشادی بودن وجود داشته باشد.
۴. احکام صادر از شئون ولایت، حکومت و قضاوت الزامی‌اند، مگر قرینه‌ای بر الزامی نبودن اقامه شود. احکام صادر از شأن‌های ابلاغ وحی، تفسیر، تشریح، تفریح، تطبیق و اخلاقی-تربیتی می‌توانند الزامی باشند.
۵. روایاتی که از شئون ولایی، تفریح، تطبیق و اخلاقی-تربیتی صادر شده‌اند، مستند

حکم موقت‌اند و فقط نصوصی که از شئون ابلاغ وحی، تفسیر احکام و تشریح صادر شده‌اند مستند حکم دائمی‌اند.

۶. احکام صادر از شأن ابلاغ وحی، تفسیر و تشریح، غیر ولایی هستند. احکام صادر از شأن تفریع و تطبیق می‌توانند مستند احکام ولایی و حکومتی باشند. احکام صادر از شأن ولایت، حکومت، قضاوت، و اخلاقی-تربیتی، احکام ولایی هستند. ۷. اکثر احکام عبادی از سه شأن ابلاغ وحی، تفسیر و تشریح صادر شده‌اند. احکام غیر عبادی از سه شأن بالا و از شئون تفریع، تطبیق، ولایی، حکومتی و قضایی صادر می‌شوند. از منظر امامیه، شأن عادی و شأن ارشادی مستند احکام عبادی قرار نمی‌گیرند؛ هر چند برخی از اهل سنت، شأن عادی را در عبادات هم جاری کرده‌اند، مانند جلسه استراحت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

* قرآن مجید.

* نهج البلاغة، تحقیق صبحی صالح.

۱. آصف آگاه، سید محمد رضی. (۱۳۹۴). شئون معصوم و نقش آن در استنباط (استاد راهنما: آیت الله محسن اراکی). پایان نامه سطح ۴، حوزه علمیه قم.
۲. آصف آگاه، سید محمد رضی. (۱۳۹۷). نقش شئون معصوم در تعیین موضوع. فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۵(۹۶)، صص ۸۳-۱۱۰.
۳. ابن بابویه، محمد. (بی تا الف). من لایحضره الفقیه. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۴. ابن بابویه، محمد. (بی تا ب). صفات الشيعة. تهران: عابدی.
۵. ابن سعید حلّی، یحیی. (۱۴۰۵ق). الجامع للشرائح. قم: سیدالشهدا.
۶. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد. (۱۳۷۶ق). مناقب آل ابی طالب. نجف: المكتبة الحیدریة.
۷. ابن عاشور. (۱۴۲۱ق). مقاصد الشریعة الاسلامیة. اردن: دار النفائس.
۸. اردبیلی، احمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائده والبیان. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۹. اصفهانی، محمد. (۱۴۱۶ق). كشف اللثام. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۰. انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق). كتاب المكاسب. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۱۱. باجی، سلیمان. (۱۳۳۱ق). منتقى. مصر: مطبعة السعادة.
۱۲. بحرانی، یوسف. (بی تا). الحدائق الناضرة. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۳. بخاری، محمد. (۱۴۰۱ق). صحیح البخاری. بی جا: دار الفکر.
۱۴. توحیدی، محمد علی. (۱۴۱۹ق). مصباح الفقاهه. قم: انصاریان.
۱۵. حر عاملی، محمد. (۱۴۱۴ق). وسائل الشيعة. قم: آل البيت علیهم السلام.
۱۶. حکیم، سید محمد تقی. (بی تا). الاصول العامة للفقہ المقارن. بی جا: آل البيت علیهم السلام.

۱۷. خوانساری، سیداحمد. (۱۴۰۵ق). جامع المدارک. قم: اسماعیلیان.
۱۸. خوئی، حبیب‌الله. (۱۳۶۴). منهاج البراعه. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی‌نجدی.
۱۹. خوئی، سیدابوالقاسم. (۱۴۱۸ق). موسوعة الامام الخوئی. قم: مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئی رحمته.
۲۰. خوئی، سیدابوالقاسم. (بی تا). الطهاره. قم: آل‌البيت عليهم السلام.
۲۱. خوئی، سیدابولقاسم. (۱۴۰۳ق). معجم رجال الحديث. قم: منشورات مدينة العلم.
۲۲. دیلمی، حمزه. (۱۴۱۴ق). المراسم العلویه. قم: المجمع العالمی لاهل البيت.
۲۳. روحانی، سیدمحمدصادق. (۱۴۱۲ق). فقه الصادق عليه السلام. قم: دار الكتاب.
۲۴. سبحانی، جعفر. (۱۴۲۲ق). الوسيط في اصول الفقه. قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۲۵. سبزواری، محمدباقر. (بی تا). ذخیره المعاد. قم: آل‌البيت عليهم السلام.
۲۶. سجستانی، ابوداود. (۱۴۱۰ق). سنن ابی داود. بی جا: دار الفکر.
۲۷. سید مرتضی. (۱۳۴۶). الذریعة. تهران: دانشگاه تهران.
۲۸. سید مرتضی. (۱۴۰۵ق). رسائل المرتضی. قم: دار القرآن الکریم.
۲۹. سیستانی، سیدعلی. (۱۴۱۳ق). مناسک الحج. قم: شهید.
۳۰. سیستانی، سیدعلی. (۱۴۱۴ق). منهاج الصالحین. قم: مکتب آیه‌الله السیستانی.
۳۱. سیوری، مقداد. (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع. قم: مکتب آیه‌الله المرعشی عليه السلام.
۳۲. شهید اول، محمد. (۱۴۰۳ق). القواعد والفوائد. قم: مکتب المفید.
۳۳. شهید اول، محمد. (۱۴۱۹ق). ذکر الشیعه. قم: آل‌البيت عليهم السلام.
۳۴. شهید ثانی، زین‌الدین علی. (۱۳۸۰). کشف الریبه ضمن المصنفات الاربعه. قم: بوستان کتاب.
۳۵. صدر، سیدمحمدباقر. (۱۴۲۵ق). اقتصادنا. قم: بوستان کتاب.
۳۶. ضیائی فر، سعید. (۱۳۸۲). جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد. قم: بوستان کتاب.
۳۷. ضیائی فر، سعید. (۱۳۸۶). شئون پیامبر اسلام و نقش آن در اجتهاد. کاوشی نو در فقه اسلامی، ۱۴(۵۴)، صص ۷۸-۳۶.

۳۸. ضیائی فر، سعید. (۱۳۹۲ الف). بهره‌گیری از شئون معصوم در استنباط احکام فقهی زنان و خانواده. کاوشی نو در فقه اسلامی، ۲۰(۳)، صص ۱۱۶-۱۰۴.
۳۹. ضیائی فر، سعید. (۱۳۹۲ ب). فلسفه علم فقه. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه - سمت.
۴۰. طباطبایی، سیدعلی. (۱۴۱۲ق). ریاض المسائل. قم: موسسه النشر الاسلامی.
۴۱. طباطبایی یزدی، سیدمحمد کاظم. (۱۳۷۸ق). حاشیه المکاسب. قم: اسماعیلیان.
۴۲. طبرسی، حسن. (۱۳۹۲ق). مکارم الاخلاق. قم: منشورات الشریف الرضی.
۴۳. طوسی، محمد. (۱۳۶۳). الاستبصار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۴. طوسی، محمد. (۱۳۶۴). تهذیب الاحکام. قم: دارالکتب الاسلامیه.
۴۵. طوسی، محمد. (۱۳۸۷ق). المبسوط. تهران: المكتبة المرتضوية.
۴۶. طوسی، محمد. (۱۴۰۹ق). التیان. بی‌جا: مکتب الاعلام الاسلامی.
۴۷. عاملی بهائی، محمد بن حسین. (بی‌تا). مشرق الشمین. قم: بصیرتی.
۴۸. عاملی، سیدمحمد جواد. (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامه. قم: موسسه النشر الاسلامی.
۴۹. عدنان قطیفی، سیدمنیر. (۱۴۱۴ق). الرافد فی علم الاصول. قم: مکتب آیه‌الله السیستانی.
۵۰. علامه حلی، حسن. (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۵۱. علامه حلی، حسن. (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعه. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۵۲. علامه حلی، حسن. (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء. قم: آل‌البتیة علیهم‌السلام.
۵۳. علامه مجلسی، محمدباقر. (۱۳۶۳). مرآة العقول. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۵۴. علامه مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. بیروت: موسسه الوفاء.
۵۵. فیض کاشانی، محمد. (۱۴۰۱ق). مفاتیح الشرائع. قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.
۵۶. فیض کاشانی، محمد. (۱۴۱۲ق). الوافی. قم: مکتبه الامام امیر المؤمنین علیهم‌السلام.
۵۷. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر. (۱۴۲۲ق الف). کشف الغطاء. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۵۸. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر. (۱۴۲۲ق ب). انوار الفقاهه. نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۵۹. کرکی، علی. (۱۴۰۸ق). جامع المقاصد. قم: آل‌البتیة علیهم‌السلام.

۶۰. کلینی، محمد. (۱۳۶۳). الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۶۱. محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۳۶۴). المعتمد. قم: سیدالشهدا.
۶۲. محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۹ق). شرائع الاسلام. تهران: استقلال.
۶۳. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۴). مجموعه آثار. قم: صدرا.
۶۴. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۰ق). المقنعة. قم: نشر اسلامی.
۶۵. منتظری، حسینعلی. (۱۳۶۹). دراسات فی ولاية الفقیه. بی‌جا: تفکر.
۶۶. موسوی خمینی، سیدروح‌الله. (۱۳۷۹). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی علیه السلام.
۶۷. موسوی خمینی، سیدروح‌الله. (۱۴۱۰ق). المكاسب المحرمه. قم: اسماعیلیان.
۶۸. موسوی خمینی، سیدمصطفی. (۱۳۷۶). مستند تحریر الوسیله. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۶۹. میرزای قمی، ابوالقاسم. (بی‌تا). قوانین الاصول. چاپ سنگی.
۷۰. نجفی، محمدحسن. (۱۳۶۵). جواهر الکلام. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۷۱. نراقی، احمد. (۱۴۱۵ق). مستند الشیعة. قم: آل‌البيت علیهم السلام.
۷۲. نووی، حسین. (۱۴۰۷ق). شرح مسلم. بیروت: دارالکتب العربی.
۷۳. نووی، محیی‌الدین. (بی‌تا). المجموع. بیروت: دار الفکر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

References

*The Holy Qur'an

*Nahj al-Balaghah, Sobhi Saleh.

1. Adnan Qatifi, S. M. (1414 AH). *Al-Rafid fi Ilm al-Usul*. Qom: Ayatollah Al-Sistani School. [In Arabic]
2. Allameh Heli, H. (1412 AH). *Muntahi al-matlab*. Mashhad: Majma' al-Bohouth al-Islamiyah. [In Arabic]
3. Allameh Heli, H. (1413 AH). *Mukhtalaf al-Shia*. Qom: Islamic Publications Institute. [In Arabic]
4. Allameh Heli, H. (1414 AH). *Tadkirah al-Foqaha*. Qom: Alulbayt. [In Arabic]
5. Allameh Majlesi, M. B. (1363 AP). *Mir'at al-Uqul*. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Persian]
6. Allameh Majlesi, M. B. (1403 AH). *Bihar al-Anwar*. Beirut: Al-Wafa Institute. [In Arabic]
7. Ameli Baha'ei, M. (n.d.). *Mashreq Al-Shamsin*. Qom: Basirati.
8. Ameli, S. M. J. (1419 AH). *Miftan al-Kiramah*. Qom: Islamic Publications Institute. [In Arabic]
9. Ansari, M. (1415 AH). *Kitab al-Makasib*. Qom: Majma' al-Fikr al-Islami. [In Arabic]
10. Ardebili, A. (1403 AH). *Majma' al-Fa'idah va al-Bayan*. Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
11. Asef Agah, S. M. R. (1394 AP). *The Dignity of the Infallible and its role in inference*. (Supervisor: Ayatollah Mohsen Araki). Thesis of Level Four in Islamic Seminary. [In Persian]
12. Asef Agah, S. M. R. (1397 AP). The dignity of the infallible in determination of the subject. *Journal of fiqh*. 25(96), pp. 83-110. [In Persian]
13. Bahrani, Y. (n.d.). *Al-Hada'iq al-Nadirah*. Qom: Islamic Publications Office.
14. Baji, S. (1331 AH). *Montafi*. Egypt: Matba'ah al-Sa'adah. [In Arabic]
15. Bukhari, M. (1401 AH). *Sahih al-Bukhari*. Dar al-Fikr. [In Arabic]

16. Deylami, H. (1414 AH). *al-Marasim al-Alawiyah*. Qom: al-Majma al-Alemi le Ahl al-Bayt. [In Arabic]
17. Esfahani, M. (1416 AH). *Kashf al-Latham*. Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
18. Feiz Kashani, M. (1401 AH). *Mafatih al-Sharia*. Qom: Majma al-Zakha'ir al-Islamiyah. [In Arabic]
19. Feiz Kashani, M. (1412 AH). *Al-Wafi*. Qom: School of Imam Amir al-Mu'minin. [In Arabic]
20. Hakim, S. M. T. (n.d.). *Al-Usul al-Amah le al-Fiqh al-Muqarin*. Alulbyat.
21. Hor Ameli, M. (1414 AH). *Wasa'il al-Shia*. Qom: Alulbayt. [In Arabic]
22. Ibn Ashour. (1421 AH). *Maqasid al-Shariah al-Islamiyah*. Jordan: Dar al-Nafa'is. [In Arabic]
23. Ibn Babewayh, M. (n.d.). *Man la yahzar al-Faqih*. Qom: Islamic Publications Office.
24. Ibn Babewayh, M. (n.d.). *Sifat al-Shia*. Tehran: Abedi.
25. Ibn Saeed Helli, Y. (1405 AH). *Al-Jame' le al-Sharae*. Qom: Sayyid al-Shuhada. [In Arabic]
26. Ibn Shahr Ashoub Mazandarani, M. (1376 AH). *Manqib ale Abitalib*. Najaf: al-Maktabah al-Heidariyah. [In Arabic]
27. Karaki, A. (1408 AH). *Jame' al-Maqasid*. Qom: Alulbayt. [In Arabic]
28. Kashif al-Ghitta ', H. (1422 AH). *Anwar al-Fiqahah*. Najaf: Kashif Al-Ghitta Foundation. [In Arabic]
29. Kashif al-Ghitta ', H. (1422 AH). *Kashf al-Ghitta'*. Qom: Maktab al-A'alam al-Islami.
30. Khansari, S. A. (1405 AH). *Jame' al-Madarik*. Qom: Esmaeilian. [In Arabic]
31. Khoei, H. (1364 AP). *Minhaj al-Bara'ah*. Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library. [In Persian]
32. Khoei, S. A. (1403 AH). *Mujam Rijal al-Hadith*. Qom: Manshurat Madinah al-Ilm. [In Arabic]

33. Khoei, S. A. (1418 AH). *Mawsuah al-Imam al-Khoei*. Qom: Mu'asisah Ihya Athar al-Imam al-Khoei. [In Arabic]
34. Khoei, S. A. (n.d.). *Al-Tahirah*. Qom: Alulbayt.
35. Koleyni, M. (1363 AP). *Al-Kafi*. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Persian]
36. Mirza Qomi, A. (n.d.). *Qawanin al-Usul*. Lithography.
37. Mohaqeq Heli, J. (1364 AP). *Al-Mutabar*. Qom: Sayyid al-Shuhada. [In Persian]
38. Mohaqeq Heli, J. (1409 AH). *Shara'e al-Islam*. Tehran: Esteghlal. [In Arabic]
39. Montazeri, H. A. (1369 AP). *Studies in Velayat-e-Faqih*. Tafakor. [In Persian]
40. Motahari, M. (1374 AP). *A collection of works*. Qom: Sadra. [In Persian]
41. Mousavi Khomeini, S. M. (1376 AP). *Mustanad Tahrir al-Waseela*. Tehran: Institute for Publishing and Works of Imam Khomeini. [In Persian]
42. Mousavi Khomeini, S. R. (1379 AP). *Kitab al-Bay'e*. Tehran: Institute for Organizing and Publishing the Works of Imam Khomeini. [In Persian]
43. Mousavi Khomeini, S. R. (1410 AH). *Al-Makasib al-Muharramah*. Qom: Esmaeilian. [In Arabic]
44. Mufid, M. (1410 AH). *Al-Muqana'eh*. Qom: Islamic Publications. [In Arabic]
45. Najafi, M. H. (1365 AP). *Jawahir al-Kalam*. Tehran, Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Persian]
46. Naraqī, A. (1415 AH). *Mustanad al-Shia*. Qom: Alulbayt. [In Arabic]
47. Novi, H. (1407 AH). *Sharh Muslam*. Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabi. [In Arabic]
48. Novi, M. (n.d.). *Al-Majmou*. Beirut: Dar al-Fikr.
49. Rohani, S. M. S. (1412 AH). *Fiqh al-Sadiq*. Qom: Dar al-Kitab. [In Arabic]
50. Sabzevari, M. B. (n.d.). *Zakhirah al-Ma'ad*. Qom: Alulbayt.
51. Sadr, S. M. B. (1425 AH). *Iqtisadona*. Qom: Bustan Kitab. [In Arabic]
52. Sajestani, A. (1410 AH). *Sunan Abidavoud*. Dar al-Fikr. [In Arabic]
53. Sayyid Morteza. (1346 AP). *Al-Zari'ah*. Tehran. Tehran University. [In Persian]
54. Sayyid Morteza. (1405 AH). *Rasa'el Al-Murtada*. Qom: Dar Al-Quran Al-Karim. [In Arabic]
55. Seyvari, M. (1404 AH). *AL-Tanqih al-Ra'e*. Qom: Ayatollah Al-Marashi Library. [In Arabic]

56. Shahid Awal, M. (1403 AH). *AL-Qawa'id va al-Fawa'id*. Qom: Maktabah Al-Mufid. [In Arabic]
57. Shahid Awal, M. (1419 AH). *Dhikr al-Shi'ah*. Qom: Alulbayt. [In Arabic]
58. Shahid Thani, Z. A. (1380 AP). *Kashf al-Reybah Dimn al-Musnafat al-Arba'ah*. Qom: Bustan Kitab. [In Persian]
59. Sistani, S. A. (1413 AH). *Manasik al-Hajj*. Qom: Shahid. [In Arabic]
60. Sistani, S. A. (1414 AH). *Minhaj Al-Saleheen*. Qom: Ayatollah Al-Sistani School. [In Arabic]
61. Sobhani, J. (1422 AH). *al-Wasit fi Usul al-Fiqh*. Qom: Imam Sadiq Institute. [In Arabic]
62. Tabarsi, H. (1392 AH). *Makarem Al-Akhlaq*. Qom: Al-Sharif Al-Razi Publications. [In Arabic]
63. Tabatabaei Yazdi, S. M. K. (1378 AH). *Hashieh al-Makasib*. Qom: Esmailian. [In Arabic]
64. Tabatabaei, S. A. (1412 AH). *Riyadh al-Masa'il*. Qom: Islamic Publications Institute. [In Arabic]
65. Tohidi, M. A. (1419 AH). *Misbah al-Fiqahah*. Qom: Ansarian. [In Arabic]
66. Tusi, M. (1363 AP). *Al-Istibsar*. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Persian]
67. Tusi, M. (1364 AP). *Tahdhib al-Ahkam*. Qom: Dar al-Kitab al-Islamiya. [In Persian]
68. Tusi, M. (1387 AH). *Al-Mabsut*. Tehran: Al-Maktabah al-Mortazavi. [In Arabic]
69. Tusi, M. (1409 AH). *Al-Tebyan*. Maktab al-A'alam al-Islami. [In Arabic]
70. Ziaefar, S. (1382 AP). *The place of theological principles in ijthad*. Qom: Bustan Kitab. [In Persian]
71. Ziaefar, S. (1386 AP). The affairs of the Prophet of Islam and its role in ijthad. *Journal of Fiqh*, 14(54), pp. 36-78. [In Persian]
72. Ziaefar, S. (1392 AP). *Philosophy of jurisprudence*. Qom: Research Institute for Hawzah and University - Samt. [In Persian]
73. Ziaefar, S. (1392 AP). Utilizing infallible things in deriving the jurisprudential rules of women and family. *Journal of Fiqh*, 20(3), pp. 104-116. [In Persian]